



# پیامبر و بازی کودکان

فاطمه قائemi | وحید خاتمی

تصویرگر



## اشاره

تابستان در راه است! تابستان فصل بازی است؛ فصل همراه شدن بزرگترها با کودکان در هنگامه بازی و شادی آنان. برای این شماره از مجله، بخش‌های مهمی از زندگی حضرت رسول اکرم(ص) و بازی کودکان را برگردانده‌ایم که با مطالعه آن‌ها، حتماً به درس آموزی از سیره تربیتی پیامبر روی خواهید آورد. امیدواریم در هنگامه‌ای که در گستره گیتی، نادان‌هایی بر طبل اختلاف میان مردمان جهان می‌کویند و پیامبر رحمت

## بازی تا حد خستگی فرزند دلند!

یعلی عامری، که از اصحاب رسول خدا بود، برای شرکت در ضیافتی که به آن دعوت شده بود، از منزل خود خارج شد. در راه، حسین (ع) نسوه بزرگوار پیامبر(ص) را دید که با کودکان

ما را بی‌رحمانه مورد اهانت قرار می‌دهند، انتشار این بخش از زندگی حضرت رسول اکرم(ص) عطوفت، دقت، مهربانی و لطافت ایشان را روشن می‌کند.

### تقدیم بازی بر نماز

در روایات آمده است؛ یک روز رسول خدا (ص) که برای خواندن نماز جماعت عازم مسجد بود، در راه به گروهی از کودکان برخورد که در حال بازی بودند. بچه‌ها با دیدن پیامبر دست از بازی کشیدند و به سوی ایشان رفتند و گفتند: «کن جملی!»، یعنی شتر من باش.

رسول خدا درخواست کودکان را اجابت کرد و مشغول بازی با آن‌ها شد و این در حالی بود که مردم در مسجد در انتظار ایشان بودند. بالاخره که در مسجد همراه مردم، منتظر ورود رسول خدا بود، با مشاهده تأخیر پیامبر، به سمت خانه ایشان حرکت کرد. در راه به رسول خدا رسید و با دیدن صحنه بازی کردن ایشان با کودکان، خواست بچه‌ها را از اطراف پیامبر دور کند اما رسول خدا مانع شد و گفت: «در نظر من، دیر شدن اقامه نماز بهتر از ناراحتی کودکان است.» سپس از بالا خواست که به خانه برود و برای کودکان چیزی بیاورد تا به این ترتیب، بچه‌ها او را راه‌کنند.

بالا رفت و از منزل پیامبر تعدادی گردو برداشت و به محض ایشان بازگشت. رسول خدا گردوها را از بالا گرفت و به بچه‌ها گفت: «آیا شتر خود را به این تعداد گردو می‌فروشید؟» کودکان گردوها را از دست پیامبر گرفتند و ایشان را رها کردند.



### تابستان فصل بازی است؛ فصل همراه شدن بزرگترها با کودکان در هنگامه بازی و شادی آنان

مشغول بازی بود. در این هنگام، پیامبر نیز با گروهی از یارانش از منزل خارج شد و به محض ورود به گذرگاه، حسین را به همراه کودکان مشاهده کرد. رسول خدا در حالی که از دیدن حسین به وجود آمده بود، آغوشش را برای او باز کرد؛ بعد هم به سمت او رفت و مشغول بازی شد. حسین این سو و آن سو می‌رفت و رسول خدا نیز خنده کنن ا او را به قصد گرفتن، دنبال می‌کرد. صحنه زیبایی بود و اصحاب منتظر بودند تا پیامبر از بازی فارغ شود.

مدتی گذشت و پیامبر همچنان بدون احساس خستگی با حسین بازی می‌کرد. او می‌توانست به سرعت حسین را بگیرد ولی می‌خواست نوه دلبندش از بازی کردن سیر شود؛ تا اینکه بالآخر رسول خدا حسین را گرفت. آن‌گاه یک دستش را پشت سر و دست دیگرش را زیر چانه او گذاشت و لب‌هایش را بوسید.

(ابن قولیه قمی، ۱۳۵۶ ه.ش: ۵۲).

### تعجب از بازی با کودک

رسول خدا مشغول بازی با نوه‌های عزیزش، حسن و حسین بود. ایشان برای هیجان بیشتر بچه‌ها، گاهی زبانش را برای آن دو بیرون می‌آورد و چهره خود را به شکلی خاص و قابل توجه می‌کرد. کودکان وقتی این رفتار و نیز چهره پیامبر را می‌دیدند، با خنده و شادی به سمت او می‌دویدند. در این هنگام مردی به نام عیینه بن بدر، که شاهد بازی پیامبر با حسن و حسین بود، از این رفتار رسول خدا شگفتزده شد و خطاب به ایشان گفت: «به خدا سوگند، فرزندم مرد شده و محاسن در آورده است اما من نه تنها از این کارها نکرده‌ام بلکه تاکنون حتی برای یک بار هم او را نبوسیده‌ام.» رسول خدا که از رفتار آن مرد ناراحت شده بود، خطاب به وی گفت: «کسی که رحم و عطوفت نداشته باشد، مورد مهر و عطوفت قرار نخواهد گرفت!»

### شتر بازی پیامبر خدا

حسن و حسین بر پشت پیامبر سوار شده بودند و رسول خدا چهار دست و پا راه می‌رفت؛ در آن حال، آن‌ها به پدر بزرگشان «حل حل»<sup>۱</sup> می‌گفتند و رسول خدا هم خطاب به آنان می‌گفت: «شتر شما، چه شتر خوبی است!» جابر بن عبد الله که ناظر بازی پیامبر با نوه‌هایش بود، از ایشان پرسید: «آیا واقعاً باید این قدر به کودکان آزادی عمل بدهیم؟» پیامبر در پاسخ گفت: «بازی بزرگان با کودکان باید به گونه‌ای باشد که آنان هیچ محدودیتی در نوع رابطه با بزرگترها احساس نکنند» (خرگوشی نیشابوری، ۱۴۲۴ ه.ق.).

### \* منابع

- ابن قولیه قمی، جعفر بن محمد (۱۳۵۶ ه.ش). کامل الزیارات. چاپ اول. نجف: انتشارات مرتضوی.
- خرگوشی نیشابوری، ابوسعید (۱۴۲۴ ه.ق). شرف‌المصطفی. چاپ اول. مکه: دارالبשائر الاسلامیة.